

علم و تمدن در اسلام

نوشته سیدحسین نصر

ترجمه احمد آرام

نشر اندیشه، ۱۳۵۰

۴۱۲ صفحه

برای زورمندان وزرمنندان - دست کم برای بسیاری از متفکران غربی، تمدن غرب، «مطلق» نبود، بلکه تمدن و فرهنگی بود در میان سایر فرهنگها و تمدنها، و راهی در کنار راهها. در میان محققان، کسانی پیدا شدند که غرض آنها از تحقیق در تمدن دیگران، تنها تحکیم مبانی و تأیید نتایج تمدن غربی نبود، بلکه میخواستند آن تمدنها را چنانکه هستند بشناسند، نه آن چنانکه مغرب زمین میپسندد. اینان میخواستند دریابند چگونه ممکن است قوم دیگری با ابتدا به مبانی دیگری جز مبانی غربی، تمدنی داشته باشد. چرا که اینک امکان تصور تمدنهای موزون و هماهنگ دیگری نیز

در شرق هم خبری هست

غلامعلی حداد عادل

تا سی چهل سال پیش، عقیده عمومی در مغرب زمین این بود که تمدن غرب «تمدن مطلق» است و جز آن هرچه هست یا وحشیگری است یا صورت ناقصی از تمدنی که در غرب به کمال خود رسیده است. تمدن مطلق که ناگزیر جز یک تمدن نمی توانست باشد، پیدا شده بود و بنابراین منطقی می نمود که همه جوامع گذشته و حال که دل بسته و پایسته صورتهای دیگری جز صورت تمدن و فرهنگ غربند، «بی تمدن» و «بی فرهنگ» نامیده شوند.

کاروان علم و تمدن که از آغاز تاریخ سفر درازی را در جستجوی خوشبختی در پیش گرفته بود، اینک راهی را که به منزلگاه می رسید یافته بود، پس لازم بود عقب مانده ها شتاب کنند و آنها که بیراهه می روند، راه میانبری پیدا کنند و خود را هرچه زودتر به «راه» رسانند.

در چنین زمینه ای، تحقیق و تتبع در احوال گذشته و حال اقوام دیگر چه معنایی می توانست داشته باشد؟

محقق غربی می خواست مراحل گذشته راهی را که اینک او در آن راه رو به منزلگاه روان بود بازشناسد و غرض وی از شناختن تمدنهای گذشته اقوام دیگر، غالباً آن بود تا آنها را چنان به دنبال هم مرتب سازد که از توالی همه آنها، تمدن غرب به نحوی منطقی نتیجه شود. در این تحقیق و تتبع ملاک و معیار وی در ارزیابی حاصل کوششهای دیگران، همان ملاکهای معتبر غربی بود و بلندی و کوتاهی و رسایی و نارسایی هم چیز یا «متر» استاندارد پذیرفته شده در مغرب زمین معین می شد.

اما این خوشبینی دیری نپایید و از این تمدن، آشوبها و عصیانهای عظیمی برخاست که آن اعتماد مطلق را بشکند و مبدا ساخت و تجربه های تلخ و تلختر، جایی برای خوشباوری باقی نگذاشت. تحولاتی پیش آمد که جهت و معنی بسیاری از کوششها و جستجوهای غربیان را تغییر داد. دیگر - اگر نه

پیدا شده بود. پس متفکران و محققان بسیاری آغاز به کار کردند و با نیت تازه ای به بازشناسی فرهنگها و تمدنهای دیگر پرداختند. در این کوشش نوپای تازه برخی از مجامع علمی و تحقیقی مغرب زمین به این نتیجه رسیده اند که شناخت یک تمدن شرقی، برای یک محقق مغربزمینی، کاری است که اگر محال نباشد، بسیار دشوار است و این دشواری از آنجاست که این بازشناسی و تحقیق تازه، مستلزم آن است که محقق غربی، نظرگاه متعارف خویش را رها کند و سعی نماید تا در شناخت جوهر تمدن دیگران، از مطالعه فروع و ظواهر فراتر رود و به اصل اصلی که در ورای نمودهای پراکنده قرار دارد دست یابد؛ و این کار مشکلی است. پس بهتر آن دیده اند که حدیث فرهنگها و تمدنهای دیگر را از زبان کسانی هم از اهل آن تمدنها بشنوند و پذیرفته اند که صاحبخانه، خانه را از میهمان بهتر می شناسد.

مؤلف کتاب «علم و تمدن در اسلام» در مغربزمین جزء کسانی شناخته شده که می توانند تمدن اسلامی را - فارغ از تأثیر ارزشهای مرسوم غربی و در عین حال آگاه از آن ارزشها - بشناسند و بشناساند و اصولاً تألیف چنین کتابی نیز به همین منظور صورت گرفته است.

این کتاب جزء سلسله کتابهایی است که بنگاه کتابخانه جدید آمریکایی (New American Library) از پانزده سال پیش به نشر آنها همت گماشته است. جورجیودی ساتیلانا از انستیتوی تکنولوژی ماساچوستر (M. I. T.) که بر تمام این سلسله انتشارات نظارت دارد، در دیباچه این کتاب چنین می نویسد:

«توصیفی که پس از این از علم اسلامی خواهد آمد، ممکن است در خاور و باختر مایه شکفتی بعضی از خوانندگان شود، گو اینکه این شکفتی در هرسو

بهدلیلی دیگر باشد. درباره شایستگی نویسنده یا آشنایی او با طرز تفکر غربی ما هیچ تردیدی نمی‌تواند وجود داشته باشد. سید حسین نصر، که تولد و پرورش و تعلیم و تربیت نخستین او در ایران بوده است، در اروپا نیز درس خوانده و از انستیتوی تکنولوژی ماساچوستر در رشته فیزیک لیسانس شده است. در همین انستیتو بود که در ضمن حضور در درسهای من علاقه شدیدی به تاریخ علم پیدا کرد. وی پس از آن برای گرفتن لیسانس در رشته‌های زمینشناسی و زمینفیزیک به دانشگاه هاروارد رفت، ولی کمی بعد بر آن شد که حرفه خود را تاریخ علم قرار دهد و به سال ۱۹۵۸ در همین رشته درجه دکتری گرفت. از آن زمان تا کنون همین رشته را در دانشگاه تهران تدریس می‌کند. در کتاب وی اعتقاد جازم و مستقیم و سازش‌ناپذیر (uncompromising) مسلمانی از عصر جدید را می‌یابیم که عمیقاً به احیای قریب‌الوقوع تمدن خویش ایمان دارد، و این اعتقاد وی بزمینه تربیت باختری که دارد اهمیت خاص پیدای می‌کند. نوشته او از چند راه و روش، کار تازه‌ای است.

فرهنگ اسلامی غالباً به صورت حلقه اتصال ضروری میان دوران باستانی و قرون وسطی معرفی شده، ولی رسالت تاریخی آن در آنجا که با متون و راه و روشهای یونانی سروکار داشته آشکار شده است. این خود راهی برای تغییر صورت دادن یک تمدن بزرگ به صورت فرعی از تاریخ مغربزمین است. شایستگی دکتر نصر در این است که توانسته است به شکلی متقاعد کننده ثابت کند که فکر و فرهنگ اسلامی، افق وسیعتری را فرا می‌گیرد، و اینکه پروردن میراث یونانی، تنها مرحله‌ای در رشد و تکامل فکری به شمار می‌رود، که استقلال ذاتی دارد.

این کتاب، پس از مقدمه کوتاهی که مؤلف بر ترجمه فارسی آن آورده و دیباچه نسبتاً مفصل و قابل بحثی که ساتیلانا بر آن نوشته است، شامل یک مقدمه و سیزده فصل است. فهم درست این کتاب، بدون خواندن و دریافتن مقدمه آن دشوار است، از آن جهت که در این مقدمه، مؤلف می‌خواهد نظر گاه خویش را در نگاهی که به «علم و تمدن اسلامی» داشته است بازگو کند و خواننده را هم از آغاز باخبر سازد که این کتاب با تقریباً همه کتابهای دیگری که تا کنون در این زمینه و کمابیش به همین نام تألیف یافته است، فرقی اساسی دارد.

ما سالهاست که در تاریخ علم و تمدن اسلام، عجولانه دنبال نمونه‌هایی هستیم تا به استناد آنها بتوانیم ثابت کنیم که در تمدن دینی گذشته ما نیز حتماً و به معنای امروزی و غربی کلمه، «علم و عالم» وجود داشته است و تمدن اسلامی نیز علم را در مسیری تکاملی که به دانش جدید منتهی شده است، مقداری به پیش برده است. و می‌خواهیم بدین ترتیب تهمت ناسازگاری با علم امروزی را از دامان اسلام پاک کنیم و خود را در پیشگاه تمدن حیرت‌انگیز معاصر از سرافکنندگی نجات بخشیم. اما کتاب «علم و تمدن در اسلام»، در سر آغاز مقدمه خود چنین عباراتی دارد:

«تاریخ علم را، در زمان حاضر، غالباً به صورت انباشته شدن تدریجی راه و رسمها و تلطیف کمی روشهای علمی در مطالعه طبیعت در نظر می‌گیرند. با چنین نظری تنها مفهوم زمان حاضر علم معتبر شمرده می‌شود؛ و بنابراین علوم تمدنهای دیگر در پرتو علم جدید مورد قضاوت قرار می‌گیرند، و ارزیابی آنها، در درجه اول، با توجه به «تکامل» آنها با گذشت زمان صورت می‌پذیرد. ولی، هدف ما در این کتاب آن نیست که علم اسلامی را از دیدگاه علم جدید و از این مفهوم «تکاملی» تاریخ مورد مطالعه قرار دهیم؛ برخلاف، غرض ما آن است که بعضی از سیماهای علم اسلامی را، بدان صورت که از دیدگاه اسلامی به نظر می‌رسد، نشان دهیم.»

اما اما مقصود از این «دیدگاه اسلامی» چیست؟ پاسخ را از خود کتاب بشنویم:

«علوم و فنون در اسلام بر پایه وحدت بنا شده‌اند، و همین وحدت است که قلب و هسته وحی اسلامی را تشکیل می‌دهد. درست به همان صورت که هر هنر اسلامی، خواه الحمرء بوده باشد یا مسجد اسلامی پاریس، صورت تجسمی خاصی را نشان می‌دهد که در آن شخص می‌تواند وحدت‌الاهی را متجلی در کثرت ببیند، به همان صورت نیز همه علوم که به حق ممکن است اسلامی نامیده شود، وحدت طبیعت را آشکار می‌سازد. ممکن است چنین گفته شود که هدف همه علوم اسلامی - و اگر به صورت کلیتر سخن بگوئیم، هدف سراسر علم جهانشناسی باستانی و قرون وسطایی - نشان دادن وحدت و پیوستگی همه موجودات است، بدانسان که آدمی، با مشاهده وحدت جهان، به وحدت اصل‌الاهی و غیبی می‌رسد، که وحدت طبیعت، تصویری از آن است.»

و بدین ترتیب، همچنانکه از ابتدا و به صراحت معلوم می‌گردد، این کتاب، حجمی از اطلاعات و ارقام گوناگون نیست که بی‌هیچ پیوستگی در کنار هم انباشته شده باشند، بلکه همچون درختی است با شاخه‌هایی پر بار که همان فصلهای مفصل آن باشد. سعی مؤلف همه در این است تا نشان دهد که این شاخه‌ها یعنی رشته‌های گوناگون علم و مظاهر مختلف تمدن اسلامی، همه بربك ساقه رسته و از يك ریشه تغذیه می‌کنند. و هشدار می‌دهد که برای فهم تمدن اسلامی بدانگونه که بوده و هست، اولاً نباید نتایج حاصل از این تمدن را با معیارهایی جز آنچه در خود آن معتبر شمرده می‌شود ارزیابی کرد و ثانیاً باید تمامی چشم‌انداز وسیع آن را در نظر گرفت تا درك منزلت هر بخش و نسبت آن با سایر قسمتها امکانپذیر باشد. راه بردن از کثرت به وحدت، همواره مستلزم شناخت سلسله مراتبی است که هر مرتبه را در جای بهنجار خویش می‌نشانند و مراتب نازلتر را مرحله به مرحله در مرتبه بالاتری محاط می‌سازد. به نظر مؤلف، این سلسله مراتب در تمدن اسلامی، به يك معنی همان مراحل شریعت و طریقت و حقیقت است، آنچنانکه گویی «شریعت محیط دایره‌ای است که طریقت شعاع آن است و حقیقت مرکز آن.»

اسلام در آغاز ظهور خود به تمدنها و معارف گوناگونی دسترسی داشت و در برخورد با این تمدنها، جهان اسلام توانست از هر يك از آنها «بروفق سازمان درونی خود و اساسی که وحی قرآنی برای آن نهاده بود» عناصری را برگزیند و از آن خود سازد «چه اغلب علوم جهانشناختی قدیمی - یونانی، کلدانی، ایرانی، هندی و چینی - دربند آن بودند که وحدت طبیعت را بیان کنند و به همین جهت با روح اسلام سازگاری داشتند».

در طول تاریخ اسلام، چهره آشنایی که وحدت علوم و معارف گوناگون را در خویش منعکس کرده و آنها را همچون دانه‌های تسبیح بدرشته‌ای واحد در آورده است، «مرد حکیم» است. «در این چهره حکیم می‌توان وحدت علوم را به عنوان شاخه‌های گوناگون درخت حکمتی که در وجود اوست، مشاهده کرد».

فصل اول کتاب با عنوان «چهره‌های جهانی علوم اسلامی» از ۱۹ «حکیم» - هم بدین معنی که گفتیم - سخن می‌گوید. فصل دوم درباره «شالوده دستگاه تعلیم و سازمانهای تربیتی» تمدن اسلامی است، نخست سخن از طبقه بندی علوم است و سپس طرحی است از سازمانهای تعلیمی از مکتب‌خانه‌ها تا مؤسسات تعلیمات عالی و رصدخانه‌ها و مراکز تصوف. یازده فصل دیگر، هر کدام به بخشی از معارف اسلامی به شرح زیر اختصاص یافته است: «جهانشناسی، هیت (cosmography)، جغرافیا و تاریخ طبیعی»، «فیزیک»، «ریاضیات»، «علوم نجوم»، «پزشکی»، «علوم انسانی»، «سنت کیمیایی»، «کیمیای اسلامی و تأثیر آن در مغربزمین»، «فلسفه»، «تعارض فلسفه و کلام» و بالاخره «سنت عرفانی».

بیش از نیمی از این کتاب، قطعاً است برگزیده از کتابهای معتبر اسلامی در همه زمینه‌ها و این بدان منظور است تا کتاب مجموعه‌ای از مقالات خطابی و مدح و تحسین بی‌دلیل نباشد و خواننده از علم و تمدن اسلامی سخنها کلی نشود و با مطالعه نمونه‌هایی از آنچه حکیمان مسلمان در رشته‌های گوناگون نوشته‌اند، حقاً بداند که این همه گفتگوها درباره چیست و سخن از چیست.

در همه این فصلها، سعی شده تا خواننده مرتبه ویژه علم و معرفت مورد بحث را در نظام واحد تمدن اسلامی دریابد و مخصوصاً آگاه شود که حکیم مسلمان، چگونه در هر يك از علوم و فنون نشانه و رمز مراتب بالاتر وجود را می‌جسته و می‌یافته است. این نکته، مخصوصاً در بحث از فلسفه و بالخصوص فلسفه مشایی، اهمیت فراوان دارد.

می‌دانیم که فلسفه مشایی که نماینده بارز آن در اسلام، ابن‌سیناست، می‌خواهد با عقل استدلالی و از رهگذر جهانشناسی ارسطویی، از عالم ماده و طبیعت تعالی جوید و به قلمرو الهیات و «ما بعدالطبیعه» پای‌نهد. ظاهراً به نظر می‌رسد که اینک که جهانشناسی ارسطو، اعتبار خود را از دست داده و افلاک و عقول عثرة وابسته بدانها جایی در تفکر علمی ندارد، لاجرم با درهم شکستن این نردبان، وصول به عالم بالا دیگر ممکن نخواهد بود. گرچه این مسئله بدین صورت و بدین صراحت در این کتاب مطرح نشده و مورد بحث قرار

نگرفته است، نباید گفت که مؤلف چنین مشکلی را از نظر دور داشته و چنین پرسشی را از یاد برده است. شاید مهمترین حقیقتی که از این کتاب، دستگیر خواننده می‌شود این باشد که معنویت اسلامی صرفاً همان متافیزیک ارسطویی نیست که دست یافتن بدان جز از راه جهانشناسی ارسطویی میسر نباشد. «نصر» همواره تأکید می‌کند که فلسفه، مخصوصاً فلسفه استدلالی و فلسفه مشایی، عالیت‌ترین جلوه تفکر اسلامی نیست. پای جویین و بی‌تمکین فلسفه استدلالی تنها وسیله راه پیمایی و سیر و سلوک حکیمان مسلمان نبوده و نیست. عرفان اسلامی که هیچگاه به نفع فلسفه استدلالی محض طرد نشده، برای درک حقیقت و کسب معنویت هرگز محتاج مقدمات طبیعی خاصی نیست. عارف از آنجا که در دل هر ذره طبیعت، آفتابی می‌بیند، طبیعت را روشن می‌بیند، حقیقتی که او در می‌یابد نتیجه مقدمات قیاسی و استدلالی یک فیزیک خاص نیست تا با برافتادن آن فیزیک، متافیزیک مورد اعتقاد او نیز بی‌اعتبار گردد. توجهی که مؤلف به‌غزالی دارد - که گرچه «کاملاً فلسفه استدلالی را برنینداخت» اما «آن را در فرمان عرفان قرار داد» - و نیز اهمیتی که به‌سهروردی و ملاصدرا می‌دهد، همه ازین جهت است که اینان نمایندگان نوع تفکری آمیخته با عرفان و اشراق هستند که توانسته در برابر فلسفه استدلالی محض برخیزد، رشد کند و باقی بماند. حتی ابن‌سینا نیز «در آخرین تألیفات خود، و مخصوصاً در داستانهای تمثیلی و در رساله فی‌العشق، عالم فیلسوفان قیاسی را به‌صورت جهانی از رموزها تغییر شکل داده است که در آن عارف به جانب سعادت ابدی خود سفر می‌کند».

کتاب «علم و تمدن در اسلام» به‌تعبص فاروای قومی و ملی آلوده نیست، یعنی از آسیب آن بیماری که سالهاست حتی در حیطه مقالات و مقولات اسلامی نیز عارض بسیاری از نویسندگان ماست، درامان مانده است. نامها و سرزمینها را فارغ از احساسات قومی امروزی، برادروار در کنار هم می‌بینیم و می‌خوانیم: «یکی از معاصران کاشانی» (غیاث‌الدین جمشید)، «ابوالحسن بستنی» که در گرانه دیگر جهان اسلام، یعنی در مراکش زندگی می‌کرد، نیز در راههای تازه‌ای در زمینه علوم عدد گام برمی‌داشت و ریاضیدان دیگر مصری، بدرالدین ماردینی، رساله‌های معتبری در ریاضیات و نجوم تألیف می‌کرد».

جملاتی که مؤلف در پایان مقدمه کتاب آورده است، بیش از هر بیان دیگری روشنگر نظرگاه اوست، آنجا که می‌گوید: «ما چنان احساس می‌کنیم که باید این اشتباه عمومی مغربزمینی را از میان برداریم که تصور می‌کنند مسلمانان تنها مجاهدان و بازرگانانی بوده‌اند که تمایل شدید ایشان به «موشکافیهای» جبر و منطقی تا حدی آنان را شایسته آن کرده بوده است که ناقل علم یونانی به مغربزمین شوند...»

... از قرن هفدهم به بعد، مغربزمین همه نیروهای فکری و عقلی خویش را به تحقیق کمی درباره سیمای های مختلف اشیاء معطوف داشته، و از این راه به یک علم طبیعی دست یافته است که ثمرات آشکار آن در قلمرو فیزیکی و مادی در میان تمام ملتها، که اغلب

چند نظر واجد اهمیت بسیار است. مهمترین امتیاز آن، دقت و صحت و وفاداری معقول آن به متن اصلی است. نثر فارسی آن دلپسند و متین است، نامها و اصطلاحات عربی و اسلامی به صورت اصلی و کامل و صحیح آورده شده است و در موارد بسیار، مترجم در ترجمه قطعات برگزیده از متون اسلامی به اصل آن متون مراجعه کرده و قسمت مورد نظر را کاملتر و جامعتر از متن اصلی کتاب ترجمه کرده است. ترجمه فارسی در بعضی موارد، حاوی اصل متونی است که مؤلف، خود آنها را هنگام تألیف از فارسی به انگلیسی ترجمه کرده بوده است بنابراین برای خواننده فارسی زبان، ترجمه از این لحاظ طبعاً بر اصل ترجیح دارد.

شناخت صحیح تمدن اسلامی، برای خواننده مسلمان مشرقزمینی، البته لازم است، اما کافی نیست. در قرن ما، مشکل بزرگ همه مردمی که احساس می کنند تمدن اصیل و عزیزشان در نورتند و خیره کننده تمدن غربی رنگ می بازد و محو می شود، این است که چه باید کرد تا چنین نشود. خواننده فارسی زبان، با چنین احساسی، لاجرم برای بعضی از مسائل خاص خود و مخصوصاً مسائل ناشی از برخورد تمدن اسلامی با تمدن غربی، در این کتاب پاسخ صریحی نمی یابد، چرا که کتاب از ابتدا و در اصل برای جامعه غربی نوشته شده است. لیکن باید پذیرفت که اگر ماهیت تمدنی، بدانگونه که می بایست، شناخته نشود، هر کوششی برای حل مسائل ناشی از برخورد آن تمدن با تمدنهای دیگر، جز آنکه راه را دورتر و زهرور را خسته تر سازد، نتیجه ای نخواهد داشت.

اهمیت این کتاب در این است که نشانه کوششی است برای شناخت ماهیت تمدن اسلامی، بدانگونه که می بایست.

□

ایشان «علم» را با فنون صنعت و موارد استعمال علم یکی می پندارند، احترام و ارزش فراوانی ایجاد کرده است. علم اسلامی، برخلاف، جوایز معرفتی است که به کمال روحانی می انجامد و مایه نجات هر کس می شود که شایستگی تحصیل و مطالعه آن را داشته باشد؛

بنابراین میوه علم اسلامی درونی و مخفی، و تشخیص ارزشهای آن بسیار دشوار است. هر کس بخواهد علم اسلامی را فهم کند، ناچار باید خود را در چشم انداز آن قرار دهد و به علم طبیعت دیگری که غایت دیگری دارد معترف شود و از وسایل تحقیقی جز آنچه در علم جدید به کار می رود استفاده کند. اگر علم غربی را با نتایج مادی آن یکی دانستن دور از انصاف است، داوری درباره علم قرون وسطایی تنها از روی «سودمندی» خارجی آن، بی انصافی بیشتری است. هر اندازه مورد استعمال آن در کارهای گاهشماری و آبیاری و معماری مهم بوده، همیشه هدف نهایی آن ارتباط دادن جهان جسمانی با اصل روحانی آن از طریق شناسایی رموزی بوده است که مراتب مختلف حقیقت و واقعیت را با هم متحد می سازد. این علم تنها باید از طریق هدفهای خاص و چشم اندازهای آن فهم و درباره آن داوری شود.

شاید خواننده فارسی زبان، که اگر سنی اجازه دهد پنجاه سال است نام آقای آرام را به عنوان مترجم در کنار نام مؤلفان فرنگی و احیاناً عرب دیده است، از این که یکی دوبار است کتابی را به قلم سید حسین نصر و به ترجمه احمد آرام می بیند، تعجب کند، اما پس از مطالعه تصدیق خواهد کرد و انصاف خواهد داد که چنان کتابی را به حق چنین مترجمی لازم بوده است. قطع نظر از سهو القلم های معدود، ترجمه این کتاب از

مردان موسیقی

نوشته والاس براتوی و هربرت وایستاک

ترجمه دکتر مهدی فروغ

شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۱

صفحه ۹۱۶

موسیقی را وسیله ای در راه تلطیف احساسات خواننده، و نه تحریک او برای فعالیت و خودسازی، قرار دهد. نباید فراموش کرد که انتشار این کتاب در زبان اصلی در کشوری صورت گرفته است که هزاران کتاب دیگر، با هدفهای مختلف و نقطه نظرها و سطوح متفاوت، در کنار آن در دسترس خوانندگان است، حال آنکه در ایران طی سی سال اخیر، تعداد کتابهای

موسیقی، زبان از یاد نرفته

پرویز منصوری

مربوط به تاریخ موسیقی یا شرح حال موسیقیدانان غرب یا کتابهایی که گوشه ای از هنر موسیقی را عرضه کند از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نکرده اند، و از همین لحاظ برای خواننده ایرانی «انتخاب اصلح» اساساً میسر نیست، و این امر

این کتاب با تمام حجم خود (۹۱۶ صفحه) ادعایی بیش از آن ندارد که بیست و دو «مرد بزرگ موسیقی» را، تا آخرین حد غور در ریزه کاریهای شرح حالشان، توصیف کند و در واقع هدفش بیشتر این است که بزرگی این مردان